

۱۶۱۶۶۲۲

# چدر پولدار. چدر جی پول

رابرت کیوساکی

مامک بهادرزاده

www.ketab.ir



Kiyosaki, Robert T.

کیوساکی، رابرت، ۱۹۴۷-

پدر پولدار پدر بی پول / نویسنده رابرت کیوساکی، [شارون لستر]: مترجم مامک بهادرزاده. -

تهران: آوین، ۱۳۸۰.

ISBN 978-964-93668-0-7

۲۸۲ ص: مصور

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

Rich dad, Poor dad: what the  
rich teach their kids about money that the  
poor and middle class do not.

عنوان اصلی:

۱. امور مالی شخصی، ۲. سرمایه‌گذاری. الف. لستر، شارون. Lechter, Sharon L.

ب. بهادرزاده، مامک، ۱۳۴۳ - مترجم. ج. عنوان.

۳۳۲/۰۲۴

HG۱۷۹/ک۹پ۴

۱۳۸۰

۸۰-۱۹۰۹۸/۸۳ م

کتابخانه ملی ایران

ناشر: آوین

نام کتاب: پدر پولدار، پدر بی پول

نویسنده: رابرت کیوساکی

مترجم: مامک بهادرزاده

طرح جلد: علیرضا اسماعیلی

چاپ و صحافی: جنگل

چاپ جلد: جنگل

نوبت چاپ: ۵۸

سال چاپ: بهار ۱۴۰۱

قیمت: ۷۹۰۰۰ تومان

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد



کلیه حقوق متعلق به ناشر است.

میدان المپیک - بلوار المپیک - خیابان ۶ پلاک ۴۱ زنگ اول

تلفن: ۴۴۷۴۵۳۴۲ و ۴۴۷۴۵۳۴۱

[عضو کانون فرهنگی زنان ناشر]

فروش اینترنتی و اطلاعات ناشر این کتاب در [www.avinpub.com](http://www.avinpub.com)

مقدمه

« این یک نیاز است »

آیا مدارس، بچه‌ها را برای ورود به دنیای واقعی آماده می‌کنند؟ پدر و مادر من عادت داشتند این جملات را تکرار کنند: « سخت درس بخوان و نمرات خوب بگیر تا شغل خوبی با درآمد بالا نصیب شود. » هدف آنها در زندگی، فراهم آوردن امکانات تحصیل دانشگاهی برای من و خواهر بزرگترم بود. از دید آنان، با این امکان، ما می‌توانستیم بزرگترین شانس موفقیت را در زندگی‌مان داشته باشیم. هنگامی که من، سرانجام در سال ۱۹۷۶ با غرور و سربلندی و تقریباً بالاترین نمرات کلاسی از دانشگاه ایالتی فلوریدا فارغ التحصیل شدم، والدینم به اهداف خود دست یافتند. این موفقیت، تاج افتخار زندگی‌شان بود. برای دستیابی به « نقشهٔ بزرگ نهایی »، من به استخدام یک شرکت حسابداری مهم در آمدم، و به سوی داشتن یک شغل دائمی و بازنشستگی خوبش که در سنین نسبتاً پایینی نصیبم می‌شد، گام برداشتم.

شوهرم مایکل، نیز مسیر مشابهی را پیمود. ما هر دو از خانواده‌های سخت کوش و متوسط اجتماع، اما با وجدان‌های کاری بالا بودیم. مایکل هم با سرفرازای درسش را به پایان رسانده بود. او دوبار به دانشگاه رفته بود: بار اول، مدرک مهندسی و بار دوم از دانشگاه حقوق فارغ التحصیل شده بود. وی، بلافاصله توسط یک شرکت حقوقی معتبر و با نفوذ در شهر واشنگتن، که کارش به ثبت رساندن و دفاع از حق انحصاری اختراعات بود، استخدام شده و آینده‌اش روشن به نظر می‌رسید. مسیر کاری‌اش کاملاً مشخص و بازنشستگی آن در سنین پایین، کاملاً تضمین شده بود.

گرچه ما در مشاغلمان موفق بودیم ولی هیچکدام کارهایمان را آن طور که انتظار داشتیم، سریع بدست نیاورده بودیم. هر دوی ما بارها حرفه‌هایمان را عوض کرده بودیم - به دلایل قابل قبول بسیاری - اما هیچ قانونی وجود نداشت که برای این زمان‌های از دست رفته، حقوق بازنشستگی تعیین کند. وجوه بازنشستگی ما فقط از طریق حق بیمهٔ شخصی که هر ماه به تامین اجتماعی می‌پرداختیم، تأمین می‌شد.

من و مایکل زندگی فوق العاده‌ای داشتیم که نتیجه‌اش سه فرزند بود. الان که دارم این‌ها را می‌نویسم، دو تن از آنان در کالج درس می‌خوانند و سومی به تازگی وارد دبیرستان شده است. ما برای اطمینان از اینکه فرزندانمان از بهترین امکانات تحصیلی و دانشگاهی برخوردار خواهند بود، هزینه زیادی صرف کردیم.

در سال ۱۹۹۶ یک روز، پسر من با سرخوردگی و یأس از مدرسه به خانه آمد. او از درس خواندن، خسته و دلزده شده بود. با اعتراض پرسید: «چرا باید این همه از وقتم را برای خواندن دروسی تلف کنم که یک ذره‌اش هم در زندگی واقعی به دردم نخواهد خورد؟» من، بدون کوچکترین تفکری بلافاصله پاسخ دادم: «چون اگر نمرات خوبی نگیری نمی‌توانی وارد دانشگاه شوی.»

او پاسخ داد: «من چه به دانشگاه بروم و چه نروم، به هر صورت تصمیم دارم پولدار شوم.»

من با صدایی آمیخته به اضطراب و نگرانی‌های مادرانه، جواب دادم:

«اگر نتوانی مدرک دانشگاهی‌ات را بگیری، بی‌تردید شغل مناسبی هم به دست نخواهی آورد. و اگر شغل مناسب نداشته باشی چگونه می‌توانی پولدار شوی؟»

پسر من خنده زورکی کرده، از روی خستگی و ملالت به آهستگی سرش را تکان داد. ما قبلاً هم، بارها در این مورد گفتگو کرده بودیم. او سرش را پایین آورده و چشمانش را چرخاند. سخنان پندآمیز مادرانه من، بار دیگر به گوش‌های بسته او برخورد می‌کرد.

علی‌رغم هوش و اراده قوی، او همیشه پسری مهربان و مؤدب بود.

شروع کرد: «مامی، حالا نوبت من است که سخنرانی کنم. با زمان جلو برو! به دور و برت نگاه کن! پولدارها که به خاطر تحصیلات، پولدار نشده‌اند. مایکل جردن و مدونا را ببین. حتی بیل گیتس، هم از دانشگاه هاروارد اخراج شد، ولی توانست کارخانه مایکروسافت را تأسیس کند؛ و حالا ثروتمندترین مرد ایالات متحده آمریکا است، در حالی که هنوز حتی چهل سال هم ندارد. آن بازیکن بیسبال را بگو که توپ انداز بود. سالی چهار میلیون دلار پول در می‌آورد. تازه این در حالی است که مسهر 'چالش‌های روحی' هم به او زده‌اند.